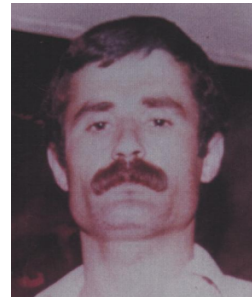


## رفیق جبرئیل هاشمی آذر



عشقیین معنا، سینی بیلن هر عاشق یار یولوندا قریان اولما سا اولماز (\*)  
مردی این چنین عاشق، که عشق را از سهند سیلان، از کوراوغلو، بابک، ستارخان و از صمد و بهروز آموخته بود، تا به آخر عاشق زیست و عاشق مرد.  
جبرئیل در سال 1329 در روستای "پله چای" اردبیل در میان خانواده ای دهقانی زاده شد. او فرزند کار و زحمت بود. همپای کمک به پدرش در مزرعه، تحصیل کرد تا به دانشگاه جندی شاپور اهواز راه یافت. از ابتدای ورود به دانشگاه، به جنبش مترقی دانشجویی پیوسته، شور و حالی به آن بخشید و خود یکی از درخشان ترین چهره های آن شد. ساواک جهنمی، جبرئیل را به خاطر عشقش به توده ها و پا برهنه ها که خود از میان آنها آمده بود، دستگیر و زیر شدیدترین شکنجه ها قرار داد، آن چنان که وزنش از 70 کیلو به 40 کیلو رسید. روزها او را آویزان می کردند و بدن دریده و زخمی اش را برای عبرت و ترساندن سایرین بدان ها نشان می دادند. حفظ اسرار جنبش باعث شد که به 8 ماه زندان محکوم گردید. با تجاربی که به دست آورده بود، بعد از آزادی در اعتصابات سال 54 دانشگاه اهواز نقش ارزنده ای ایفا کرد. ساواک اهریمنی که پی برده بود پرواز عقاب خواب خرگوشان را آشفته می دارد، دوباره جبرئیل را به بند کشید. در بی دادگاه نظامی شاه او را به حبس ابد محکوم کردند. رفیق محکومیت خود را در زندان های قصر و اوین گذرانید و جزو اولین کسانی بود که در بند 4 زندان قصر همراه دیگر یارانش به نادرستی مشی چریکی جدا از توده ها پی برد و به مبارزه ایدئولوژیک با انحرافات آن پرداخت. سال 57 به دست توده های قهرمان و انقلابی از زندان آزاد گردید و در قیام 22 بهمن شرکت کرد. با آغاز فعالیت "راه کارگر" به صفوف سازمان پیوست و هرچا که مرگ بود، او پیشاپیش مرگ جای گرفت. در اردیبهشت 59 هنگام حمله ضد خلق به بهانه انقلاب فرهنگی به دانشگاه، با استواری از سنگر آزادی دفاع کرد

---

( \* ) - ( هرکس که معنی عشق را بداند، از فدا کردن خود در راه معشوق، گریزی ندارد). این بیت آذربایجانی، ورد زبان رفیق جبرئیل بود.

و هدف گلوله پاسداران ارتجاع قرار گرفت. از ناحیه کتف، سینه و شکم به شدت آسیب دید. جراحات هایش چنان سنگین بود که امیدی به زنده ماندنش نبود. حتی برخی نشریات چپ او را شهید اعلام کردند. رفیق دو بار تحت عمل جراحی قرار گرفت و سرانجام پس از ماه‌ها دست و پنجه نرم کردن با مرگ، در حالی که به شدت از نظر جسمانی ضعیف شده بود، از دست پاسداران که قصد نابودی او را روی تخت بیمارستان داشتند، فرار کرد. می‌گفت: « مرگ سه بار سراغ من آمده است، اما هربار او را ضربه فنی کرده‌ام! »

جبرئیل که حال چون فولاد آب دیده بود و مرگ را به هیچ می‌گرفت، علاوه بر فلج و از کار افتادگی یک دستش، در حالی که هنوز از عوارض گلوله‌های رژیم اسلامی رنج می‌برد، مبارزات انقلابی خود را ادامه داد. جبرئیل با مردم خودش و با تاریخ پیمان بسته بود، و از این رو از پیمان شکنان و تسلیم‌طلبان توده‌ای - اکثریتی نفرت داشت. گرچه مشی چریکی را نقد کرد و به مشی کمونیستی و کارگری اعتقاد داشت، اما قهرمانی و سازش‌ناپذیری چریک‌ها را می‌ستود و معتقد بود که راه رهائی طبقه کارگر، راه سرخی است که باید با شجاعت و قهرمانانه پیموده شود. از این رو رفیق جبرئیل با عناصر متزلزل و تسلیم‌طلب به شدت به مبارزه ایدئولوژیک پرداخت و سرانجام در مرداد ماه 60 در اولین یورش‌های وحشیانه مزدوران سرمایه برای بار سوم دستگیر شد و در زندان اوین همان جایی که قبلاً نیز استواری کمونیستی اش را به محک آزمایش گذاشته بود، تحت وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها قرار گرفت و روز 5 مهر ماه 60 تقریباً دو ماه بعد از اسارت بدون این که جلادان قادر به گشودن دل پر رازش گردند، به جوخه اعدام سپرده شد. چرا که "کمونیست‌ها راست قامتند".